



تأملی پیرامون روایت کشتن یهودیان بنی قریظه در منابع تاریخ و تفسیر*

سید محمد علی ایازی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

چکیده:

قبیله بنی قریظه یکی از قبایل یهودی ساکن در اطراف مدینه بوده است که بارها توطئه کرده و به همراهی با مشرکین در جنگ‌های پیامبر، به مصاف با مسلمانان برخاسته است و در نهایت، عده‌ای از آنان نابود و عده‌ای دیگر مجبور به کوچ از آن سرزمین می‌شوند. قرآن داستان این گروه را در سوره احزاب به صورت فشرده و گذرا بیان کرده و به شکل ساده از کنار آن می‌گذرد، در حالی که در میان مستشرقین و برخی نویسندگان معاصر، بحث‌های فراوانی صورت گرفته و این حادثه را نمونه‌ای از جنگ‌طلبی و سخت‌گیری پیامبر دانسته‌اند. در روایات تاریخی و به همین مناسبت در تفسیر قرآن، این داستان شاخ و برگ پیدا کرده و مطالبی بیان شده که نه به دلیل عقلی و نه شاهد تاریخی و نه با روایات پیامبر گرامی سازگاری دارد و نیازمند بررسی جدی است. در این مقاله با محوریت گزارش قرآن، سعی شده چند نکته بررسی شود: اولاً معلوم شود که این حادثه چگونه رخ داده، ثانیاً مفسرین این داستان را چگونه توصیف کرده‌اند، و ثالثاً چه توجیهاتی برای قتل و کشتار آنان بیان و آیه ناظر بر آن را چگونه تفسیر نموده‌اند. طبعاً یکی از مباحث مهم این داستان، تعداد کشته‌شدگان است که توضیح آیه می‌تواند به روشن شدن حادثه کمک کند. همچنین تعارض روایات و مشکلات دیگر نقل تاریخی می‌تواند مبین این نکته باشد که این حادثه بدان گونه که مشهور شده است، نبوده و به‌جای تسلیم شدن، کشتار در میدان جنگ بوده است.

کلیدواژه‌ها:

بنی قریظه / یهودیان مدینه / غزوات پیامبر / سیره پیامبر / خشونت / جنگ‌های پیامبر

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۱۵، تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۷/۳۰.





مقدمه

یکی از آیات بحث‌برانگیز و پرسش‌گر در محتوا و شأن نزول و حوادث مربوط به آن، آیه ۲۶ سوره احزاب است که مربوط بهداستان بنی‌قریظه و قتل افراد قبیله و اسیر گرفتن خانواده آنان می‌باشد. در میان ۲۷ غزوه پیامبر، این حادثه، موردی استثنایی و تاریخی در میان معاصران به‌شمار می‌آید؛ هم به لحاظ ابعاد حادثه، و هم به لحاظ تحلیل‌ها و شبهاتی که در اطراف آن از سوی مستشرقین و برخی نویسندگان معاصر مانند علی دشتی در کتاب «۲۳ سال» و پاسخ مفسران و مورخان صورت گرفته است.

مفسران و محققانی که به این موضوع پرداخته‌اند، به چند گروه تقسیم می‌شوند: گروهی این حادثه را با همه خصوصیات آن پذیرفته و به توجیه و تحلیل آن پرداخته‌اند که مشهور همین رویکرد است (ر.ک: طباطبایی، ۱۶/۳۶؛ طیب، ۱۰/۹۵؛ سبحانی، ۲؛ آیتی، ۴۱۳). گروهی به دلیل شبهات و اشکالات آن، در منقولات تاریخی این داستان تردید کرده و به‌شدت آن را رد کرده‌اند (ر.ک: شهیدی، ۹۵؛ اداک، ۱۷۲). و گروهی که هرچند در مواردی از این حادثه تاریخی دفاع کرده و منقولات را متواتر دانسته‌اند، اما اذعان کرده‌اند که کشتار بنی‌قریظه نقل استثنایی و در تاریخ صدر اسلام، بی‌سابقه است و برخی از آنچه آمده، در جهت ترویج شجاعت و غیرت و مقاومت یهودیان در برابر سخت‌گیری مسلمانان است. این روایات مشابه برخی از نمونه‌های منقول در منابع مسلمانان از سوی یهودیان مسلمان شده است. (جعفر مرتضی، ۱۱/۱۹۷؛ صادقی، ۱۷۸)

بر این اساس، این مقاله می‌کوشد ضمن بازتاباندن نظرات و دیدگاه‌ها و ادله آن، نگرشی را نشان دهد که حداکثر از قرآن استفاده می‌شود و معتقد است که نمی‌توان به این روایات به‌خاطر تعارض و سخیف بودن برخی از منقولات آن اتکا و اعتماد کرد و اساساً موضوع غزوه بنی‌قریظه، تسلیم و کشته شدن نبوده و این آیه سخن از درگیری میان مسلمانان و این قبیله دارد که در نهایت، گروهی از آنان کشته و عده‌ای اسیر شدند و آن روایات، برساخته کسانی است که با اهداف خاص به آن پرداخته‌اند.





بررسی آیه

برای فهم این داستان، در آغاز سراغ آیه و تفسیر آن می‌رویم تا روشن شود که موضوع از نظر مستندترین منبع تاریخی مسلمانان چگونه است، و سپس به شأن نزول و روایات تاریخی آن اشاره و آن‌گاه شبهات طرح می‌شود و در نهایت، به نکات تاریخی و اشکالات آن می‌پردازیم.

﴿وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا﴾ (احزاب/۲۶)

«از اهل کتاب آن گروه را که به یاری‌شان برخاسته بودند، از قلعه‌هایشان فرود آورد و در دل‌هایشان بیم افکند. گروهی را کشتید و گروهی را به اسارت گرفتید.»

تفسیر کلمات

این چند جمله، فشرده‌ای از تمام داستان و نتایج غزوه بنی‌قریظه با تمام هیاهویی است که در اطراف آن به وجود آمده است که چرا و چگونه گروهی از این خیانت‌کاران به دست مسلمانان کشته شده و گروهی به اسارت درآمدند ﴿وَأُورَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضاً لَمْ تَطَّوْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾ (احزاب/۲۷)، و غنایم فراوانی از جمله زمین‌ها و خانه و اموالشان به مسلمانان رسید.

معنای آیه این است: «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ» خداوند آنهایی که مشرکین را علیه مسلمانان یاری می‌کردند، یعنی بنی‌قریظه را که «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» از اهل کتاب و یهودی بودند. «مِنْ صَيَاصِيهِمْ» از بالای قلعه‌هایشان «وَأَنْزَلَ» پایین آورد؛ یعنی آنان از مکان مرتفعی که زندگی می‌کردند (دژ و خانه‌ها)، بیرون آورده شدند (طباطبایی، ۱۶/۴۳۶). یا منظور کنایی این کلام است؛ یعنی پایین کشیده شدن از موقعیت و مقام و آقایی و عزتی که نسبت به مردم مدینه داشتند و بسا هر دو معنا به‌صورت لازم و ملزوم مراد باشد: فرود آوردن، پایین آوردن و بیرون کشیدن از خانه و پایگاه‌ها و حصون آنان و ذلت و خواری آنان است.

جالب این است که مانند بسیاری از موارد و مناسب با سبک بیان قرآن، اسم این گروه را ذکر نمی‌کند و با اسم «الَّذِينَ» به آنان اشاره می‌کند و چون آنان از مشرکین





نیستند، زیرا به مشرکین یاری دادند؛ پس باید از باقیمانده اهل کتاب ساکن در مدینه باشند و از بنی‌نظیر و بنی‌مصطلق هم نیستند، که پیش از این کوچ داده شده‌اند؛ پس باید بنی‌قریظه باشند.^۱

«ظَاهِرُوهُمْ» المظاهره: به معنای معاونت و کمک‌رسانی و افزایش نیرو با کمک دیگری می‌باشد؛ به اینکه برای رفیقش در دفاع از او معاون و پشتیبان شده است (طبرسی، ۸۱/۲۰). در تعبیر دیگر: «الذین ظاهروهم و ناصرهم علیکم»، کسانی که به احزاب کمک کردند از یهود بنی‌قریظه.

در این جمله دو احتمال می‌رود: یکی اینکه «ظَاهِرُوهُمْ» را کل بنی‌قریظه بگیریم و «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» را گروهی از مردان آنان و «تَأْسِرُونَ فَرِيقًا» را زنان آنان بدانیم. تفسیر دیگر اینکه «ظَاهِرُوهُمْ» را فقط پیمان‌شکنانی بدانیم که در مقابل مسلمانان ایستادند. در هر دو صورت مسلم این است که همه این قبیله کشته نشده‌اند و همه آنان اسیر نگردیدند.

«الصیاصی»: جمع «صیصیه» به معنای قلعه‌های محکم است. البته این کلمه معنای عامی هم پیدا کرده و به هر وسیله دفاعی مانند برج و بارو نیز اطلاق شده است، و پیش از این به شاخ گاو و شاخکی که در پای خروس برای دفاع به کار برده می‌شود، اطلاق می‌گردید؛ چون وسیله دفاع از خویش است (همان، ۸۲). چون دژ آنان در مدینه زبانزد بود، تعبیر و تأکید شده است.

یعنی: پس از کوچ کردن سپاه احزاب و دور شدن آنها از مدینه، - انزل الله - تعالی - به قدرت الهی، فرود آورد.

«وَكَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» و افکند «فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» ترس را در دل‌هایشان. در این جمله به ترسی سخت در دل‌های آنان، به خاطر خیانتی که کرده بودند و «أُصْرَتَ بِهِ رُعْبًا» اشاره شده که پیامبر در مقام نبی رحمت، از آن برای جلوگیری از خونریزی استفاده می‌کرده و این روش به‌جای استفاده از زور و جنگ و کشتار فراوان است. و همین هم باعث زود تسلیم شدن و ترک کردن موقعیت مستحکم آنان شده و نه کشتن و اسیر گرفتن همه ساکنان، و همین روش است که دست از مقاومت بسیار بردارند و جنگ جدی انجام ندهند و باعث سلب قدرت و هیبت و





موضع مستحکم آنان گردیده است. (در این باره ر.ک: طبرسی، ۸۱/۲۰؛ طباطبایی، ۴۳۶/۱۶؛ طیب، ۴۹۵/۱۰)

و باز به خاطر غرور و تکبری که نسبت به مسلمانان در جنگ احزاب نشان دادند، تسلیم مسلمانان شدند: «بِحیث صاروا مستسلمین لکم»، این ترس چنان شد که به طور طبیعی آماده برخورد شدند: «نازلین علی حکمکم». از قلعه به پایین آورده شدند، درحالی که حکم شما را پذیرفتند.

از جمله تعبیرات مهم و کلیدی در فهم حادثه که درباره کشته شدگان این جنگ به کار رفته، این فراز از آیه است که در این نبرد که با نصرت با رعب و محاصره انجام گرفت، می‌گوید: «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا»؛ یعنی «فَرِيقًا» را مقدم بر «تَقْتُلُونَ» می‌دارد، درحالی که در مورد اسیران، «فَرِيقًا» را از فعل آن، یعنی «تَأْسِرُونَ» مؤخر داشته است؛ یعنی عده‌ای را که همان مردان جنگی دشمن باشند، کشتید، و جمعی دیگر از دشمن را اسیر کردید.

در این باره علامه طباطبایی تأکید دارد که منظور از «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ»، تنها مردان جنگی است؛ یعنی عده‌ای را که همان مردان جنگی دشمن باشند، کشتید (طباطبایی، ۴۳۶/۱۶)؛ یعنی در همین نبرد، گروهی کشته و گروهی اسیر شدند، نه اینکه تسلیم شدند و بعد شما آنان را کشته و اسیر کردید. در این جمله چند نکته قابل توجه است:

۱- بعضی از مفسران در چرایی این بیان قرآن گفته‌اند درباره کشته شدگان، تکیه بیشتر روی اشخاص است تا جریان مذهبی و سیاسی؛ زیرا سران بزرگ آنها در این گروه‌ها بودند، ولی درباره اسارت، افراد سرشناسی نبودند که روی آنها تکیه کند، (همان، ۴۵۰). افزون بر این، تقدیم و تأخیر کلمه «فَرِيقًا» سبب شده که قتل و اسارت که دو عامل پیروزی بر دشمن است، در کنار هم قرار گیرند و تناسب در میان آنها رعایت شود.

۲- جمله «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا» ناظر به کشته شدن و اسارت مردان بخشی از مقاتلان است و نه کشته شدن همه مردان و اسارت زنان؛ زیرا برای اسارت زنان و کودکان، واژه «سبی» و جمع «سبایا» به کار می‌رود و واژه «اسر» که





در آیه فوق به کار رفته و در آیات دیگری مانند ﴿وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ﴾ (بقره/۸۵) آمده، نشان می‌دهد که ناظر به مقاتلین و خود مردان بوده و با آن موضوع تناسب دارد و حاکی از قتل و اسارت گروهی از مردان جنگی است و نه زنان این قبیله. از این رو در تاریخ، امری دیگر چون اسیر شدن نوجوانان نابالغ اضافه شده که از آیه استفاده نمی‌شود: «و سَبَىٰ مَنْ لَمْ يَنْبِتْ مِنْهُمْ مِنَ النِّسَاءِ»؛ زیرا اولاً آنان از مقاتلان نبوده‌اند، ثانیاً کسی که بالغ نیست، مکلف هم نیست تا مؤاخذه و اسیر شود. بدین سبب سخن آیه شامل زنان و مردان پیر و نیز نوجوانی که در معرض جنگ قرار نگرفته‌اند، نمی‌شود و تنها درباره کسانی است که جنگجو بوده‌اند.

بنابراین جمله «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» برخلاف نظر بیشتر مفسران که کشته‌ها را شامل مردان و اسیران را شامل زنان و کودکان دانسته‌اند، وجود ندارد، بلکه ادامه منطقی آیه ایجاب می‌کند که سخن از همان جنگجویان باشد که پس از کشته شدن عده‌ای، با ترسیدن تسلیم شده و به جنگ ادامه ندادند و اسیر شدند.

۳- در این آیه، بیان ریشه اصلی غزوه بنی‌قریظه که عهدشکنی و همکاری با دشمن بوده، با تعبیر «ظَاهِرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» بیان شده است؛ یعنی پشتیبانی از مشرکان عرب در جنگ احزاب و شکستن پیمان و ضربه زدن از داخل؛ و ابعاد تربیتی و هدایتی آن مورد توجه بوده که چگونه قدرت و شکوه افرادی در اثر پیمان‌شکنی و معارضه با حق، به یکباره فرو ریخته و ثروت و زمین‌های آنان در اختیار مسلمانان قرار می‌گیرد؛ «وَأُورِثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ».

جمله «وَأُورِثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضاً لَمْ تَطَّوُّهَا» در ادامه بیان نعمت الهی به مسلمانان و چگونگی شکست آنان است. آیه به قرینه فعل ماضی که در آن آمده (أُورِثَكُمْ)، بعد از کشته شدن و اسارت آنان، در ادامه همان جنگ بیان شده است. تعبیر به «ارث» از این غنائم به‌خاطر آن است که مسلمانان زحمت چندانی برای به‌دست آوردن آن نکشیدند و به‌آسانی آن همه غنیمتی که نتیجه سالیان دراز ظلم و بیدادگری یهود و استثمار آنها در مدینه بود، به دست مسلمانان افتاد؛ چون یهودیان ثروتمندان مدینه بودند و دیگران را اجیر کرده و به بیگاری می‌کشیدند





و با ثروت خود، استثمار و آقایی می‌کردند و از این جهت، قدرت، وسیله افزایش ثروت و در اختیار گرفتن اموال بیشتر و تحمیل شرایط خود به دیگران بود.

منظور از «أَرْضاً لَمْ تَطْوُهَا»، اراضی و خانه‌ها و اموال آنان و سرزمینی را که تا آن روز مسلمانان در آن قدم نهاده بودند، می‌باشد. اکنون این پرسش مطرح است که کدام سرزمین است که تا آن روز قدم در آن نهاده بودند؟ ظاهراً این جمله اشاره به باغ‌ها و زمین‌های مخصوصی است که در اختیار بنی‌قریظه بود و احدی حق ورود به آن را نداشت؛ چرا که یهودیان در حفظ و انحصار اموال خود سخت کوشیده و برخی از اموال خود را از دیگران پنهان نگاه می‌داشتند. از این رو خداوند به مسلمانان یادآوری می‌کند که این زمین در همین ماجرای جنگ به تصرف آنان درآمد؛ سرزمینی که در آن گام نهاده بودند.

بنابراین در این آیه، به شکل مختصر تنها از همه مسایل این غزوه، به واکنش مسلمانان و نتیجه این برخورد و کشته و اسیر شدن عده‌ای از آنان اشاره شده و بحث‌های دیگری که در اخبار و روایات آمده و گویی مربوط به بعد از برخورد است، اشاره‌ای ندارد و با این آیه، قابل تفصیل نیست.

اکنون با این توضیح مختصر، سراغ فضاشناسی نزول آیه و گزارشی کوتاه از حادثه و نقد مسایل تاریخی آن در تطبیق با آیه می‌رویم.

شان نزول این داستان

در شأن نزول این داستان در تفاسیر و کتاب‌های مغازی و سیره و شرح زندگی پیامبر، چنین مقدمه‌چینی کرده‌اند: حَیِّ بن اخطب نصیری پیش از جنگ احزاب نزد کعب بن اسد قُرظی، رئیس بنی‌قریظه رفت تا در جنگ احزاب، او را همراه خود سازد، غافل از اینکه کعب با رسول خدا ﷺ معاهده صلح و ترک خصومت دارد. به همین جهت وقتی کعب صدای حیی بن اخطب را شنید، درب قلعه را به روی او بست. ابن اخطب اجازه دخول خواست، ولی کعب حاضر نشد در را به رویش بگشاید. حیی فریاد کرد: ای کعب! در را به رویم باز کن! گفت: وای بر تو ای حیی! چرا باز کنم، با اینکه می‌دانم تو مردی شوم هستی و من با محمد پیمان دارم





و هرگز حاضر نیستم برای خاطر تو، پیمان خود را بشکنم، چون من از او جز وفای به عهد و راستی ندیدم. حیی گفت: وای بر تو! در به رویم بگشای تا برایت تعریف کنم. گفت: من این کار را نخواهم کرد. حیی گفت: از ترس اینکه قاشقی از آشت را بخورم، در به رویم باز نکردی؟ و با این سخن کعب را به خشم آورد و ناگزیر کرد در را باز کند. حیی گفت: وای بر تو ای کعب! من عزت دنیا را برایت آوردم، من دریایی بی‌کران آبرو برایت تهیه دیده‌ام، من قریش را با همه رهبرانش، و غطفان را با همه سرانش برایت آوردم. با من پیمان بسته‌اند که تا محمد را مستأصل و نابود نکنند، دست برندارند. کعب گفت: ولی به خدا سوگند یک عمر ذلت برایت آوردم، و یک آسمان ابر بی‌باران و فریب‌گر برایت تهیه دیده‌ای؛ ابری که آبش را جای دیگر ریخته و برای من فقط رعدوبرق توخالی دارد. برو و مرا با محمد بگذار! من هرگز علیه او عهدی نمی‌بندم، چون از او جز صدق و وفا چیزی ندیده‌ام.

این مشاجره همچنان ادامه یافت و حیی تلاش می‌کرد، تا آنکه بالاخره موفق شده کعب را بفریبد، اما با این عهد و میثاق که اگر قریش و غطفان نتوانستند به محمد دست یابند، حیی وی را به قلعه خود ببرد تا هر چه بر سر خودش آمد، بر سر وی نیز بیاید. با این شرط، کعب عهد خود با رسول خدا ﷺ را شکست و از آن عهد و آن سوابق که با ایشان داشت، بی‌زاری جست. (طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۹۶/۲۱؛ قمی، ۱۷۷/۲)

چون خبر عهدشکنی کعب به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت سعد بن معاذ را به اتفاق سعد بن عباده برای بررسی موضوع مأمور کرد. ایشان به‌خوبی می‌دانست که نادیده گرفتن چنین خطری در داخل مدینه عاقلانه نیست، پس لازم بود که این‌بار قوم خیانت‌کار را به‌سادگی رها نکند. اما در این شرایط که از اطراف محاصره شده، باید با تدبیر و خویشتن‌داری تحمل کند و تا آماده شدن شرایط منتظر بماند. شاید در آن روزهای جنگ خندق که مشرکین هم نتوانستند کاری از پیش ببرند و با تاکتیک‌های مختلف جنگی و تمهیداتی چون حفر خندق و تجهیز مسلمانان و نیز روزها و شب‌های پراضطراب محاصره مدینه، عموم مسلمانان نیز





خواهان مجازات پیمان‌شکنان قرظی بودند. (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲/۲۵۰؛ ابن هشام، ۲/۲۴۰؛ واقدی، ۲/۵۱۰)

در تفسیر مجمع البیان آمده که: وقتی رسول خدا ﷺ از جنگ خندق برگشت و ابزار جنگ را به زمین گذاشت و استحمام کرد، جبرئیل برایش نمودار شد و گفت: در انجام جهاد هیچ عذری باقی نگذاشتی، حال می‌بینم لباس جنگ را از خود جدا می‌کنی، و حال آنکه ما نکنده‌ایم.

رسول خدا از شدت ناراحتی از جای پرید و فوراً خود را به مردم رسانید که نماز عصر را نخوانند، مگر بعد از آنکه بنی‌قریظه را محاصره کرده باشند. مردم مجدداً لباس جنگ به تن کردند و هنوز به قلعه بنی‌قریظه نرسیده بودند که آفتاب غروب کرد و مردم با هم بگومگو کردند. بعضی گفتند: ما گناهی نکرده‌ایم، چون رسول خدا به ما فرمود نماز عصر را نخوانید، مگر بعد از آنکه به قلعه بنی‌قریظه برسید، و ما امر او را اطاعت کردیم. بعضی دیگر به احتمال اینکه دستور آن جناب منافاتی با نماز خواندن ندارد، نماز خود را خواندند تا در انجام وظیفه مخالفت احتمالی هم نکرده باشند. ولی بعضی دیگر نخواندند تا نمازشان قضا شد و بعد از غروب آفتاب که به قلعه رسیدند، نمازشان را قضا کردند، و رسول خدا هیچ یک از آنها را ملامت نفرمود. (طبرسی، ۸/۳۴۰؛ سیوطی، ۵/۱۸۵)

عروه می‌گوید: رسول خدا ﷺ، علی بن ابی طالب را به‌عنوان مقدمه لشکر به جلو فرستاد و لوای جنگ را به دستش داد و فرمود: همه جا پیش برو تا لشکر را جلو قلعه بنی‌قریظه پیاده کنی. علی از پیش براند، و رسول خدا ﷺ به دنبالش به راه افتاد. در بین راه به عده‌ای از انصار که از تیره بنی‌غنم بودند، برخورد که منتظر رسیدن آن جناب بودند و چون آن جناب را دیدند، خیال کردند که آن حضرت از دور به ایشان فرمود ساعتی قبل لشکر از اینجا عبور کرد؟ در پاسخ گفتند: دحیه کلبی سوار بر قاطری ابلق از اینجا گذشت، در حالی که پتویی از ابریشم بر پشت قاطر انداخته بود. حضرت فرمود: او دحیه کلبی نبود، بلکه جبرئیل بود که خداوند او را مأمور بنی‌قریظه کرده تا ایشان را متزلزل کند و دل‌هایشان را پر از ترس سازد.





می‌گویند: علی علیه السلام هم چنان برفت تا به قلعه بنی قریظه رسید. در آنجا از مردم قلعه، ناسزاها به رسول خدا شنید. پس برگشت تا در راه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدید و عرضه داشت: یا رسول الله! سزاوار نیست شما نزدیک قلعه بیایید و به این مردم ناپاک نزدیک شوید. حضرت فرمود: مثل اینکه از آنان سخنان زشت نسبت به من شنیده‌ای؟ عرضه داشت: بله یا رسول الله. فرمود: به محضی که مرا ببینند، دیگر از آن سخنان نخواهند گفت. پس به اتفاق جمعیت نزدیک قلعه آمدند ... حضرت عهدشکنی آنان را یادآوری فرمود.

پس رسول خدا پانزده و یا بیست و پنج شب و بیشتر آنان را محاصره کرد، و آنان در این فاصله به مسلمانان تیراندازی می‌کردند و ناسزا می‌گفتند، اما مسلمانان مقاومت کردند تا اینکه آنها به ستوه آمدند، و خدا ترس را بر دل‌هایشان مسلط فرمود.^۲

تصادفاً بعد از آنکه قریش و غطفان فرار کردند، حیی بن اخطب (بزرگ خبیریان) با مردم بنی قریظه داخل قلعه ایشان شده بود، و چون یقین کردند که رسول خدا از پیرامون قلعه بر نمی‌گردد تا آنکه با ایشان نبرد کند، کعب بن اسد به ایشان گفت: ای گروه یهود! بلایی است که می‌بینید به شما روی آورده، و من یکی از سه کار را به شما پیشنهاد می‌کنم، هر یک را صلاح دیدید، عملی کنید. پرسیدند، بگو ببینیم چیست؟ گفت: اول اینکه بیایید با این مرد بیعت کرده و دین او را بپذیریم. برای همه شما روشن شده که او پیغمبری است مرسل، و همان شخصی است که در کتاب آسمانی خود نامش را یافته‌اید. اگر این کار را بکنیم، هم جان و مال و زنانمان محفوظ می‌شود، و هم دین خدا را پذیرفته‌ایم. گفتند: ما هرگز از دین تورات جدا نشده و آن را با دینی دیگر معاوضه نخواهیم کرد.

دوم اینکه اگر آن پیشنهاد را نمی‌پذیرید، بیایید فرزندان و زنان خود را به دست خود بکشیم و سپس با محمد نبرد کنیم، و حتی اموال خود را نیز نابود کنیم تا بعد از ما چیزی از ما باقی نماند تا خدا بین ما و محمد حکم کند. اگر کشته شدیم، بدون دلواپسی کشته شده‌ایم، چون نه زنی داریم، و نه فرزندی و نه مالی، و اگر غلبه کردیم، تهیه زن و فرزند آسان است. گفتند: می‌گویی این یک مشت بیچاره را بکشیم؟ آن وقت دیگر چه خیری در زندگی بدون آنان است؟





سوم اینکه اگر این را هم نمی‌پذیرید، بیاید همین امشب که شب شنبه است و محمد و یارانش می‌دانند که ما در این شب نمی‌جنگیم، از این غفلت استفاده کرده، به ایشان شبیخون بزنیم. گفتند: آیا حرمت شب شنبه خود را از بین ببریم و همان کاری را که گذشتگان ما کردند، بکنیم و به آن بلایی که می‌دانی دچار و مسخ شدند، ما نیز دچار شویم؟ نه! هرگز این کار را نمی‌کنیم.

کعب بن اسد وقتی دید هیچ یک از پیشنهادهایش پذیرفته نشد، گفت: شگفتا مردم بی‌عقلی هستی! خیال می‌کنم از آن روز که به دنیا آمده‌اید، حتی یک روز هم در خود حزم و احتیاط نداشته‌اید.

بررسی نقل‌های گوناگون از حادثه

روایاتی که این حادثه را نقل کرده، به جز در جزئیات و مسایل غیر مهم، در چند جا دارای اختلاف و تشتت و تناقض است؛ در محل زندانیان و یا شکل کشتن و تعداد کشته‌ها و کیفیت اجرا و مجری این فرمان.

زهری که این داستان را نقل می‌کند، می‌گوید: رسول خدا ﷺ در پاسخ بنی‌قریظه که پیشنهاد کردند یک نفر را حکم قرار دهد، فرمود: هر یک از اصحاب مرا که خواستید، می‌توانید حکم خود کنید. بنی‌قریظه، سعد بن معاذ را اختیار کردند، رسول خدا قبول کرد و دستور داد تا هر چه اسلحه دارند، در قبه آن جناب جمع کنند، و سپس دست‌هایشان را از پشت بستند و به یکدیگر پیوستند و در خانه اسامه بازداشت کردند. و در روایت ابن هشام آمده که در خانه زنی به نام کیسه، دختر حارث - که از قبیله بنی‌النجر بود - زندانی کردند. آن‌گاه رسول خدا ﷺ دستور داد سعد بن معاذ را که در غزوه خندق زخمی شده و در خانه بستری بود، بیاورند. وقتی آمد، پرسید: با این یهودیان چه کنیم؟ عرضه داشت: من حکم به کشتن جنگجویان و اسیر کردن و مصادره اموال آنان می‌کنم. (ابن اثیر، ۲/۲۲۳؛ بلاذری، ۱/۳۴۸؛ مقریزی، ۱/۲۴۹؛ ابن هشام، ۲/۱۷۹)

باز در این خبر آمده است: «ثم أمر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالأخاديد، فخذت في الأرض، و جيء بهم مكثفين، فضرب أعناقهم.» (زحیلی، ۲۱/۲۸۰)





«آن‌گاه پیامبر امر فرمودند که همه آنان را با صورت به زمین بخوابانند و بعد آنان را دست بسته بیاورند و گردن‌های آنان را بزنند» که جنگی‌هایشان کشته شوند، که بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر بودند و در نقلی بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر و در نقلی ۷۵۰ نفر و برخی تا ۹۰۰ نفر ذکر کرده‌اند.^۳ و در تعداد اسرا و ذراری و کسانی که به بلوغ نرسیده و زنان‌شان نیز همین تعداد و با اختلاف نقل شده است. و درباره اموال نیز غنیمت گرفته شده و در میان مسلمانان تقسیم شود، و ملک و باغ‌هایشان تنها بین مهاجرین تقسیم شود. آن‌گاه به انصار گفت که اینجا وطن شماست و شما ملک و باغ دارید و مهاجران ندارند. (مقاتل بن سلیمان، ۴/۸۵)

باز در یکی دیگر از این نقل‌ها که با تفصیل بیشتر آمده است، نقل شده که این حادثه در روز بعد - جمعه هشتم ذی‌حجه - بود که پیامبر به بازار مدینه می‌رود و دستور می‌دهد تا چاله‌های مستطیلی در آنجا بکنند که از خانه ابوجهم عدوی تا سنگ‌های زیتونی رنگ امتداد دارد. گویی در میان کوچه‌ها و در خود شهر بوده و خود با بزرگان اصحابش می‌نشینند و دیگران آن چاله‌های مستطیل شکل را می‌کنند. آن‌گاه دستور می‌دهد تا مردان بنی‌قریظه را دسته دسته می‌آورند. سپس رسول خدا ﷺ فرمان می‌دهد تنها جنگجویان آنان که در آیه از آن تعبیر به «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» شده (و با تعبیر تنها گروهی بود، به اندازه‌ای که مفهوم متفاوتی از معنای «فریقا» دارد)، کشتند؛ به طوری که گفته‌اند ششصد نفر یا هفتصد نفر تا هزار نفر بودند. در نقلی آمده که پیامبر ﷺ با اصحاب خود در بازار نشست و مردان بنی-قریظه را گروه گروه می‌آوردند و گردن می‌زدند (ابن سعد، ۲/۷۴). در نقلی آمده که عده‌ای از صحابه از کشتن آنان ابا داشتند تا در نهایت راضی شده و به این کار مبادرت ورزیدند.^۴

در نقلی دیگر به شکل مشکوکی از سنخ اخبار اموی آمده که مأمور اجرای این حکم، امام علی عليه السلام و زبیر بن عوام بودند که آنها را در کنار چاله‌ها گردن زدند. (واقفی، ۲/۵۱۳). البته در تفسیر ابن کثیر آمده که آن جناب، یهودیان بنی‌قریظه را در مدت سه روز در سردی صبح و شام اعدام کرد و مکرر می‌فرمود: آب گوارا به





ایشان بچشانید و غذای پاکیزه به ایشان بدهید و با اسیرانشان نیکی کنید، تا آنکه همه را به قتل رسانید و این آیه نازل شد. (ابن کثیر، ۳۹۲/۶. برای تفصیل بیشتر ر.ک: طباطبایی، ۴۵۰/۱۶)

ادله موافقان وقوع حادثه

این داستان مورد توجه مفسران و مورخان بسیار در دوره معاصر بوده و آنان هر کدام به نکته‌ای اشاره کرده‌اند که ذکر آن بی‌مناسبت نیست.

۱- مهم‌ترین علت رویارویی سخت پیامبر، پیمان‌شکنی آنان در بدترین شرایط بود که به قصد شبیخون وارد مدینه شدند و اگر امداد الهی نبود، مسلمانان از این محاصره جان سالم به‌در نمی‌بردند. جزای چنین خیانتی در نظر همه ملت‌ها کمتر از مرگ نیست. بدین جهت در حکم شرع و در منطق جامعه‌ای که خیانت را در هر شکلی رد می‌کند، کیفری سخت و به یادماندنی می‌طلبید.

۲- پیامبر اکرم دوبار از مجازات پیمان‌شکنی و توطئه یهود چشم‌پوشی کرد و کمترین جزا را که اخراج از مدینه بود، برای بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر مقرر فرمود و این بار از سوی گروهی دیگر تکرار می‌شد و باید درسی به همه آنان داده می‌شد که در جاهایی دیگر تکرار نشود. غزوه بنی‌قریظه یک مورد منحصربه‌فرد است، به گونه‌ای که تمامی مردان قبیله را که تن به تسلیم سپرده‌اند، به دم تیغ دهد. برخورد کریمانه آن حضرت با بزرگ‌ترین دشمنانش در ماجرای فتح مکه، آزادی صدها اسیر بنی‌مصطلق، آزادی شش‌هزار مرد هوازنی در جنگ حنین، گذشتش نسبت به بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر و ده‌ها مورد دیگر با توجه به این سیاست قابل فهم است.

۳- بنی‌قریظه خود این نوع حکمیت را پذیرفته و سعد هم از آنان اعتراف می‌گیرد و حکم به شریعت آنان می‌دهد. «و چون یهوه خدایت آن را به دست تو بسپارد، جمیع ذکوراتش را به دم شمشیر بکش. لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشند، یعنی تمام غنیمتش را برای خود به تراج ببر، و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد، بخور.» (کتاب مقدس، سفر تثیبه، باب ۲۰، آیه ۱۵-۱۷، ص ۲۳۹) و البته نص دیگری در این باب در تورات وجود دارد که به مراتب





سخت و سنگین‌تر است، چون امر به قتل تمام سکان داده، و کسی را از زنان و اطفال استثنا نکرده است. (همان، ص ۲۳۱)

نویسنده مصری عباس محمود عقاد در این باره نوشته است:

«همانا سعد آنان را به نص کتاب تورات در سفر تشنیه توجه داد که به آن ایمان داشتند.»

و علامه فضل الله در تفسیر پس از این نقل سفر تشنیه می‌نویسد:

«در این بخش از دو جهت نیاز به توجه است: یکی از این جهت که آنان چنین حکمی را قبول داشتند، و یکی از این جهت که پایبند شرعی به مضمون آن نسبت به دیگران باشند و پیامبر در این جهت تنها خواسته‌ای که داشت، اجرایی کردن این التزام بود.» (فضل الله، ۱۸/۲۸۹-۲۷۱)

از این رو حکم سعد بن معاذ بر طبق قانون تورات و عهدنامه‌ای بود که یهود با پیامبر امضا کرده بودند و اگر چنین کنند، خونشان هدر باشد و زن و فرزندشان اسیر و اموالشان به تصرف درآید.

۴- قاعدة معروفی در حقوق و فقه است: «الزموهم بما ألزموا به أنفُسَهُمْ»؛ یعنی به چیزی که خود آنان قبول دارند و مبنای حقوق و جزا و کیفر می‌باشد، طرف مقابل خود را ملزم کنید. این روش که می‌توان بر اساس فقه و عقیده مقابل استفاده کرد، در ادیان گذشته سابقه داشته و پیش از موسی، در داستان یوسف هم مطرح بوده است. به عنوان نمونه، در داستان گم شدن پیمانانه عزیز از بنی اسرائیل می‌پرسند که اگر این پیمانانه در وسایل شما پیدا شد، چه کنیم؟ ﴿قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾ (یوسف/۷۵). گفتند: جزایش همان کسی است که در بار او یافت شود. پس او خود جزای عمل خود است و ما گناهکاران را چنین جزا دهیم. بدین رو یوسف بر طبق شریعت و قانون آنها استناد کرد و بنیامین را گروگان گرفت.

۵- بنی قریظه به پیامبر و همسران و یاران او اهانت کرده و ناسزا گفتند و حکم «ساب النبی» طبق قوانین اسلام بر آنان جاری است.





۶- برخی گفته‌اند حکم سعد در ظاهر ستمی در حق کشته‌شدگان به‌شمار می‌آید، اما وقتی به واقعیت امر برمی‌گردیم، جدا از اندازه و مقدار و شیوه آن که اختلاف بوده، طبیعی بودن این حکم حتی در سنجش با عادات و رفتار جامعه آن روز بر ما آشکار می‌شود؛ زیرا خیانتی که بنی‌قریظه با شکستن پیمان خود با پیامبر در آن لحظه سخت و بحرانی مرتکب شدند و کفار و مشرکان را علیه آن حضرت و امت اسلامی یاری رساندند، در حکم شرع و در منطق جامعه‌ای که خیانت را در هر شکلی رد می‌کند، سزاوار چنین کیفری می‌باشد. شاهد بر معقول بودن آن، نقلی است که پیش از این از زهری نقل شد که می‌گوید: یهودیان از حضرت خواستند که یکی از اصحابش را بفرستد تا حکمیت کند. پیامبر گفت: شما خود هر کس از اصحاب مرا می‌خواهید، برگزینید. آنان سعد بن معاذ را برگزیدند. رسول الله ﷺ هم به آن راضی شد. یهودیان به حکم سعد بن معاذ فرود آمدند. (ابن هشام، ج ۳/۲۴۴ به بعد؛ ابن اثیر، ۲/۱۸۵ به بعد، با تلخیص)

از این رو داوری سعد چیزی بود که خود آنان پذیرفتند و سعد هم بر اساس قوانین جزایی تورات که گویا از آن آگاهی داشته، چنین حکمی صادر کرده است. (برای تفصیل بیشتر ر.ک: الحسنی، ۵۱۹؛ صادقی، ۱۷۰)

صاحب «تفسیر الکاشف» که بی‌اشاره به رفتار اسرائیلیان در دوره معاصر نیست، می‌نویسد: سعد بر آنان به چیزی که اعتقاد داشتند حکم کرد، در حالی که اعتقاد دینی خودشان در جهت نابود کردن مردان و مصادره اموال و اسارت زنان و اطفال و نابودی خانه‌ها و حتی آتش زدن قریبه‌ها و شهرهای همه مردم از ملت‌های مختلف است؛ بدون آنکه کسی نقض پیمان کند، یا جنگی با آنان داشته باشد. آن‌گاه می‌پرسد: آیا چنین رفتاری که با تأیید حکم تورات است و از نوع معامله خود آنان با دیگران است، ستم است؟

نکته‌ای که ایشان به آن تأکید می‌کند و شاید متفاوت از دیگران و از لابه‌لای متن تاریخی هم استفاده می‌شود و نکته صریح قرآن است، آن است که آن حضرت تنها با مقاتلین آنان برخورد کرد، در حالی که آنان پیمان شکسته و رسماً اعلان جنگ داده بودند و عده‌ای را کشته و جاهایی را آتش زده بودند؛ رفتار آنان جز این





نبود که قتل و آتش زدن و فساد در دین، عقیده و طبیعت رفتار طبیعی آنان است. (مغنیه، ۲۱۰/۶)

۷- درست است که جنگ و غارت و ویژگی عرب‌ها بود، اما وفای به عهد و پایبندی به معاهدات و بلکه دفاع از هم‌پیمانان، در میان آنان یک امر مقدس به‌شمار می‌رفت و از آنجا که بنی‌قریظه نه تنها از پیامبر خدا دفاع نکردند که در کنار سایر احزاب با آن حضرت قرار گرفتند، طبعاً سزاوار چنین حکم و کیفی بودند. به نظر مغنیه حتی اگر پیمانی نشکسته و اعلان جنگ هم نکرده بودند، اما این کارها را هم انجام داده بودند، این حکم سعد حق آنان بود؛ زیرا این قانون، شریعت آنان بود و در تمام شرایع آسمانی و حقوق انسانی است که هر کسی به قانون خود آنان کیفر می‌شود و به همین دلیل است که پیامبر به سعد فرمود: «حکمتَ فیهم بحکم الله من فوق سبعة أرقعة» (همان)؛ تو در این مسأله به حکم خدا از بالای هفت پرده آسمان حکم کردی. از این رو این یک امر طبیعی است که حتی تورات بدان حکم می‌کند. (مدرسی، ۲۵۳/۱۰)

از سوی دیگر، پیمان‌شکنی یهود در گذشته تاریخ سابقه داشته و قرآن به این نکته اشاره کرده است: «أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ» (بقره/۱۰۰). و شاید یکی از علل یادآوری آن در قرآن، اشاره به رفتارهای آن زمان آنان بوده است.

اشکالات مخالفان صحت تاریخی روایات

اشکالاتی که در این حادثه مطرح شده و افراد بسیاری در نقد این داستان سخن گفته‌اند، این است که این ماجرا، یعنی اعدام همه مردان و اسارت زنان و فرزندان ایشان، در حرکت تاریخ صدر اسلام نظیر نداشته و با توجه به رفتارهای دیگر پیامبر سازگار نیست و اینکه گفته شده به پیامبر و یا همسرانش توهین کرده‌اند، قابل توجیه نیست. بارها به پیامبر توهین می‌شده و حضرت واکنش نشان نمی‌داده است، چگونه در اینجا به این شدت برخورد کرده است؟! بدین جهت با توجه به اشکالات زیر، نیازی به این همه توجیه نیست.





۱- این داستان بسیار گوناگون و چندگانه نقل شده است. اما در منابع تاریخی به شکل نسل‌کشی و قتل‌عام همه مردان یک قبیله و اسیر گرفتن خانواده آنان از سوی پیامبر تصویر شده که عملی بسیار بی‌رحمانه و متناسب با جرم آنان نبوده و با رحمة للعالمین بودن پیامبر و آیات بسیار قرآن که در برابر جرم و گناه، مجازات مثل را می‌خواهد (انعام/۱۶۱، یونس/۲۷، غافر/۴۰)، سازگار نیست و با روش و منش پیامبران و با سیره رسول خدا همخوانی ندارد. این رؤسای قوم بودند که پیمان‌شکنی کرده و به پیامبر اعلام جنگ دادند و بر طبق قاعده، همانان باید مجازات و کشته شوند، نه دیگران. ممکن است در نبردی رویارو تعداد بسیاری کشته شوند، اما بر طبق این روایات، آنان به محاصره درآمده و تسلیم شدند و به صورت دسته‌جمعی اعدام شدند.

آیا می‌توان بر اساس قوانین جزایی اسلام پنداشت که پیامبر به دلیل پیمان‌شکنی سران یک قبیله، تمام مردان و حتی نوجوانان تازه بالغ آن قبیله را که شاید در آن سنین حتی مفهوم پیمان‌شکنی را به درستی درک نکرده و نقشی هم در خیانت سران قوم نداشتند، به قتل برساند؟ در میان مردان، تکلیف سالخورده‌گان، مریضان و ناتوانان و زنان چه شد؟ آنها به چه جرمی باید مجازات شوند؟

۲- اتفاق مفسران و مورخان است که سعد بن معاذ چنین حکمی داده و رسول خدا آن را تأیید و به اجرا درآورده است. چرا پیامبر داوری درباره مرگ و حیات این عده را به سعد بن معاذ واگذار کرده است؟ اگر پیامبر تصمیم قطعی برخورد با این قبیله را گرفته بود، چرا با انتخاب سعد به حکمیت انجام داد؟ این روش با شخصیت صریح و راست‌کردار و راست‌گفتار رسول خدا سازش ندارد. اگر قتل بنی‌قریظه فرمان الهی بود، که نباید کسانی مانند ابولبابه از آن مطلع باشند، وانگهی نباید آن را به داوری دیگران معلق می‌کرد. (زرگری نژاد، ۶۰، ۶۱).

وانگهی، آیا استناد به آیین تورات برای پیامبر حجت شرعی می‌باشد و آیا واگذاری چنین حکم سنگینی به دیگران - برفرض که او مطابق با حکم تورات گفته باشد - حجت شرعی برای ایشان بوده است؟





۳- آیا آن همه یهودی آن قدر شجاعت داشتند که در راه عقیده‌ای که خود بر فسادش اعتراف داشتند، آن‌گونه مقاومت کنند که دیگران در برابرشان کشته شوند و باز هم حاضر نشوند با گفتن کلمه‌ای، جان شیرین خود را حفظ کنند. وجود دو یهودی مسلمان شده که یکی از آنان در تاریخ به داستان‌سرایی معروف است (ابن سعد، ۳۴۰/۵) و از خود این قبیله می‌باشد، یعنی محمد بن کعب قُرظی و آن دیگری، یعنی عطیة قُرظی که در سلسله سند بسیاری از این روایات وجود دارد، و شباهت‌های آن با چند حادثه مشابه در تاریخ قوم یهود که در آنها نیز چند صد یهودی به قتل رسیده‌اند (سفر اول پادشاهان، باب ۱۸، فقره ۲۴-۲۴۰)، این احتمال نسبتاً قوی را به ذهن متبادر می‌کند که روایت مذکور برساخته افرادی از قوم یهود با اسامی و نام‌های مختلف باشد که مشابه آن در روایات دیگر منسوب به ابن عباس و زنان پیامبر دیده شده است. (صادقی، ۱۷۸-۱۸۲)

البته ارائه چهره‌ای مصمم اما مظلوم از قوم یهود و در برابر، چهره‌ای خشن و خونریز از پیامبر اسلام می‌تواند هدف سازندگان آن باشد. بنی قریظه در این داستان قومی هستند که حاضر به ترک دین اجدادی خود و خیانت به آرمان‌های تورات و راه و رسم یهودیت نیستند و در این راه حتی حاضر به ترک جان می‌باشند. گفت‌وگوهایی که از آنان پیش از تسلیم شدن نقل شده و روایت منقول و منتسب به عایشه از شجاعت تنها زن مقتول این حادثه و استقبال شادمانه او از مرگ، جملگی در این راستا قابل تحلیل است. (اداک، ۱۷۰)

۴- بنی قریظه به هر حال به دلیل ترسی که از تنها گذاشتن مشرکین پیدا کردند، از همراهی عملی با آنان سر باز زدند، در حالی که اگر به مشرکین می‌پیوستند، مسلمانان بی‌تردید دچار شکست قطعی می‌شدند. بدین مناسبت بایستی مورد رأفت یا لاقل مدارای پیامبر قرار گیرند. با این وصف پیامبر تصمیم به انهدام آنان گرفت. (دشتی، ۱۷۶)^۵

۵- مشکل دیگر روایات، بالا بودن رقم کشته‌شدگان است و همین موضوع، جای شک و مبالغه درباره تعداد کشته‌شدگان بنی قریظه را میان مورخان و مفسران به وجود آورده، به‌یژه آنکه در نقل این تعداد اختلاف بسیار است. مورخان تعداد را





از ۴۵۰ تا هزار نفر ذکر کرده‌اند. برخی گفته‌اند به سبب حکم سعد بن معاذ، ۴۵۰ تا ۱۰۰۰ جنگجوی بنی قریظی کشته شدند.

طبری به نقل از ابن اسحاق می‌گوید پیامبر آنان را در خانه زنی از بنی نجار زندانی کرد.^۶ در «متاع الاسماع» آمده که آنان را در خانه اسامه بن زید نگهداری کردند (مقریزی، ۲۴۹/۱) و سپس در بازار مدینه در داخل شهر، گودال‌هایی حفر کرده و شروع به اعدام آنان نمودند. این حجم انبوه چگونه با تفصیل و گفت‌وگویی که در گزارش بالا ذکر شده، در یک روز یا سه روز، آن هم یکی یکی ممکن است؟ جدا از اختلاف در نقل‌ها، که گاهی مثلاً ابن هشام یک‌بار نقل می‌کند ۷۵۰ نفر بودند، و در جایی روایت می‌کند وقتی بر این قوم پیروز شد، از آنان چهارصد مرد را گرفت و دستور داد گردنشان را بزنند و خزر جیان با خوشحالی شروع به این کار کردند، ولی اوسیان به خاطر هم‌پیمانی ناراحت شدند و پیامبر دوازده نفر باقیمانده را به اوس داد و هر یهودی به دست دو نفر از طایفه اوس کشته شد. (ابن هشام، ۲۴۱/۲؛ واقدی، ۵۱۰/۲). در روایتی می‌گوید این کار توسط علی و زبیر انجام گرفت، در حالی که انجام این تعداد از اعدام، توسط دو نفر و پی‌درپی، در یک روز عملی نیست. وانگهی معلوم نیست که چرا تنها علی و زبیر از میان مهاجران و انصار مأمور به قتل این تعداد یهودی شده‌اند؟ چگونه از دیگر صحابه استفاده نشده و پیامبر آن را به این دو واگذار کرده است؟ آیا این نقل مانند منقولات دیگر اموی نیست که اهداف خاصی را دنبال می‌کرده‌اند؟

این خبر از آنجا بسیار تردیدآمیزتر می‌شود که بعدها این دو، هیچ‌گاه از این ماجرا سخنی به میان نیاوردند، به‌ویژه امام علی علیه السلام که در خطبه‌ها و نامه‌های خود از دوران پیامبر و سختی‌ها و دلاوری‌هایش سخن گفته، اما هیچ اشاره‌ای به این ماجرا و حضور خود در آن نکرده است.

۶- گفته شده که افراد تسلیم شده در خانه اسامه یا خانه زنی نگهداری شدند. حال یک خانه در شرایط آن زمان مدینه، چگونه بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر را می‌تواند به صورت خوابیده نگهداری کند. نگهداری این تعداد نیاز به چندصد متر فضا دارد. آیا چنین خانه‌هایی مثل خانه اسامه، ظرفیت نگهداری داشته است؟





۷- اجرای حکم انجام گرفته شده روشن نیست و اختلاف بسیار در تعداد و کیفیت آن است و با روش قرآن و سیره پیامبر، سازگار نیست. وانگهی مبنای جنگ، تجهیزات جنگی است. اگر همین اخبار مبنای داوری باشد، یهود به این دلیل که دارای قدرت و سلاح و تجهیزات اضافی بوده‌اند، تعداد حداکثر (با گرد کردن عدد تجهیزات) سپرها را ۳۰۰ عدد، شمشیرها را حداکثر ۱۵۰۰ قبضه ذکر کرده‌اند.^۷ چگونه بر مبنای حداکثری این تجهیزات که برای چندین برابر پیش بینی می‌شود، عدد ۷۰۰ یا هزار نفر جنگجو قرار داد و همه آنان کشته شده‌اند، در حالی که این تعداد از سپرها (۳۰۰) مبنای عدد جنگجویان است، نه عدد شمشیرهای به غنیمت گرفته شده که ۱۵۰۰ نقل کرده‌اند.

۸- چون مورخان درباره عدد جنگجویان بین ۴۰۰، ۴۵۰، ۶۰۰، ۷۰۰، ۷۵۰، ۸۰۰، ۹۰۰ و ۱۰۰۰ اشاره کرده و جالب اینکه برخی این عددها را مربوط به جنگجویان و برخی مربوط به همه مردان بنی‌قریظه و برخی آمار کشته‌شدگان دانسته‌اند، چون غالباً جنگجویان درصدی از مردان یک قوم را تشکیل می‌دهند و کشته‌شدگان درصدی از جنگجویان را و چنین اختلاف نظری حاکی از تعارض و بی‌اعتمادی، بلکه تساقط روایات می‌گردد. این مسأله را در کنار این اصل بگذاریم که عدد در نقل روایات در حوادث گذشته به صرف نقل، پشتوانه علمی و دقت فنی نداشته است. امروز آمار بسیاری از حوادث معاصر، مانند عدد شهدای ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور در دوران انقلاب، با آنچه که نقل شده و بعد تحقیق شده، مطابقت ندارد و نشان می‌دهد که چرا اختلاف است و نباید به آن اعتنایی کرد.^۸ به همین دلیل افرادی تعداد کشته‌ها را حدود ۱۲۰ تا ۱۵۰ نفر تخمین زده‌اند؛ چون میانگین آماري که درباره خود قبیله بنی‌قریظه گفته شده، ۷۵۰ نفر است (بین ۴۰۰-۹۰۰). اگر خانواده را پنج یا شش نفر حساب کنیم، مردان بالغ همین حدود می‌شود. یا بر اساس محاسبه‌ای که به نسبت کل یهودیان شده، سهم جمعیتی آنان نسبت به بنی‌مصطلق و بنی‌نضیر، ۱۵۰۰ می‌باشد که نیمی از آنان زن هستند و ۷۵۰ نفر باقیمانده، نیمی کودک و نوجوان و پیرمرد، و بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر عدد جنگجویانی باشد که در نسخه‌ای از کتاب «الاموال» آمده است. (اداک، ۱۷۳؛ صادقی، ۱۹۰)





جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به مشکلات در نقل تاریخ و تعارض موجود میان آنها، به نظر ما از ظاهر قرآن برمی‌آید بنی‌قریظه حاضر به تسلیم نشده و همچنان به مقاومت از درون قلعه، به این جنگ ادامه دادند و با سخت‌تر شدن محاصره و بروز رعب شدید و احساس تنهایی و جرم و خیانتی که با کار خود کردند و نیز تصمیم قاطع پیامبر و مسلمانان را دریافتند، روحیه مقاومت را از دست داده و مسلمانان در یک هجوم همه‌جانبه به قلعه‌های ایشان، آنان را وادار به تسلیم کردند که در این میان، عده‌ای کشته و عده‌ای اسیر شدند و این مفاد آیه است و بدین رو آنچه معقول است، کشتن آنان در صحنه جنگ بوده و نه کشته شدن در پی تسلیم. به همین دلیل روایاتی که در جهت مقاومت و شهادت و بزرگ‌نمایی آنان حتی نسبت به یک زن با آن نشاط نقل شده، به دلایل اشاره شده، قابل قبول نیست. در حالی که در کیفیت این حادثه و نوع مجازات هم در تفاسیر و کتاب‌های تاریخی اتفاق نظری وجود ندارد و بسا مبالغه‌هایی در اصل قضیه و تعداد آنها انجام گرفته، تا جایی که در اصل آن از سوی برخی تردید شده است و به نظر می‌رسد که اصل کشته شدن به گواهی قرآن درست است، اما کیفیت و حدود آن در این شکل مبالغه‌آمیز جای بسی انکار است.

نکته دیگر برای فهم این حادثه آن است که نباید از وجود کسانی مانند محمد بن کعب قرظی، که در قصه‌گویی شهرت دارد و وجود نوادگان سعد بن معاذ در میان راویان این داستان و حضور یهودیان مسلمان شده در تعریف و تمجید از این قبیله یهودی و تصویر چهره‌ای مظلوم ولی باشهامت و راسخ در آیین یهود، غافل شد که موارد دیگری از این نمونه‌ها در منابع تاریخی مسلمانان راه یافته و نباید به‌سادگی از آن گذشت، و باید توجه داشت که هم مسلمانان و هم یهود در تاریخ پرفراز خود، چالش‌های بسیار داشته و باید با احتیاط با این دسته از منقولات برخورد کرد.





پی‌نوشت‌ها:

۱. در این باره طبرسی می‌نویسد: «کلیه مفسرین اجماع کرده‌اند که ایشان بنوقریظه بودند، مگر حسن بصری که گوید ایشان بنی‌النضیر بودند، و قول اول صحیح‌تر و سزاوارتر به سیاق آیات، برای اینکه بنی‌النضیر چیزی در قتال و نبرد با اهل احزاب نبود و آنها جلوتر کوچ کرده و رفته بودند. (طبرسی، ۸۲/۲۰)
۲. عارم بن فضل از حماد بن زید، از یحیی بن سعید، از سعید بن مسیب نقل می‌کند که می‌گفته است پیامبر ﷺ بنی‌قریظه را چهارده شب در محاصره داشت. (طبری، تاریخ الامم و الملوک ۷۵/۲). در نقل دیگر آمده که پیامبر ﷺ پانزده روز بنی‌قریظه را در میانه گرفت. آنان تیراندازی کرده، در حصن‌های خود حصار می‌شدند و هیچ تنی از ایشان پیدا نمی‌آمد. (همان، ۷۲)
۳. و حدیثی موسی بن عبیده، عن محمد بن المنکدر، قال: کانوا ما بین ستمائة إلى سبعمائة. وکان ابن عباس رحمه الله یقول: کانوا سبعمائة و خمسين. (واقدی، ۵۱۸/۲؛ ابن هشام، ۱۷۹/۲). در شرح حال سعد به مناسبت حکمیت او آمده که بنی‌قریظه کشته شده به حکم او ۴۵۰ نفر بودند. (ابن عبدالبر، ۶۰۳/۲)
۴. و جاء سعد بن عبادة، و الحباب بن المنذر فقالا: یا رسول الله، إن الأوس کرهت قتل بنی قریظة لِمکان حلفهم. فقال سعد بن معاذ: یا رسول الله، ما کرهه من الأوس من فیه خیر، فمن کرهه من الأوس لا أرضاه الله! فقام أسید بن حضیر فقال: یا رسول الله، لا تبقین دارا من دور الأوس إلا فرقتهم فیها، فمن سخط ذلک فلا یرغم الله إلا أنفه، فابعث إلى داری أول دورهم. فبعث إلى بنی عبد الأشهل بائنین، فضرب أسید بن حضیر رقبة أحدهما، و ضرب أبو نائلة الآخر. و بعث إلى بنی حارثة بائنین، فضرب أبو بردة بن النّیار رقبة أحدهما، و ذفّف علیه محیصة، و ضرب الآخر أبو عبس بن جبر، ذفّف علیه ظهیر بن رافع. و بعث إلى بنی ظفر بأسیرین. (واقدی، ۵۱۵/۲)
۵. البته نویسنده در ذیل در توجیه این حادثه می‌نویسد: «در هر حال وجود آنان در داخل مدینه پیوسته متضمن خطری بود. وانگهی این حرکت موجب فرو نشاندن خطر از سوی کسان دیگری می‌شد که قصد توطئه داشتند و از بین بردن رعب اسلام را در دل‌ها پدید می‌آورد.»
۶. از باب نمونه رک: فروغ ابدیت، سبحانی، ج ۲، ص ۱۵۳؛ تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی، ص ۴۱۳؛ سیره المصطفی، هاشم معروف حسنی، ص ۵۱۵؛ عبقریات الإسلامیة، عباس عقاد، ص ۲۱۹؛ تاریخ تحلیلی پیامبر اسلام، سید جعفر شهیدی، ص ۹۶؛ رحمت نبوی، خشونت جاهلی، صابر اداک، ص ۱۶۱-۱۷۴؛ جلال الدین فارسی، پیامبری و جهاد، ص ۴۹۶.
۷. و مما روی أن ما صادره رسول الله منهم ۱۵۰۰ سیف و ۳۰۰ درع و ۲۰۰۰ رمح و ۱۵۰۰ تُرس و حجفة و خمر عدا کثیر من الجمال النواضح و الماشیة. و کان عدد الذین قتلوا بین ۶۰۰ و ۷۰۰ و فی روایة ۴۰۰ و استثنی من القتل من لم ینبت شاربه و أسروا مع النساء و الأطفال و اعتبر الجمیع رقیقا و





أرسل قسم منهم على اختلاف فى الروايات فى عددهم إلى نجد حيث بيعوا واشترى بشمنهم خيل و سلاح. (دروزه، ۳۶۸/۷)

۸. برخی از مورخان این تعداد را با گمانه‌زنی ۶۰۰ نفر و نه عدد قطعی مطرح کرده‌اند، مانند ذهبی که می‌نویسد: «و أن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قتل مقاتلتهم، و كانوا فيما زعموا ستمائة مقاتل، قتلوا عند دار أبي جهم بالبلاط، فزعموا أن دماءهم بلغت أحجار الزيت التي كانت بالسوق، و سبى نساءهم و ذراريهم، و قسم أموالهم بين من حضر من المسلمين. و كانت خيل المسلمين ستاً و ثلاثين فرساً.» (ذهبی، ۳۱۵/۲)

منابع و مأخذ:

۱. ابن اثیر، علی بن محمد؛ اسد الغابه فى معرفة الصحابه، بیروت، دار الفكر، بی تا.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد؛ دیوان المبتدأ و الخبر فى تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر، تحقیق خلیل شحادة، بیروت، دار الفكر، ۱۴۰۸ق.
۳. ابن سعد؛ محمد؛ الطبقات الكبرى، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۰ق.
۴. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحریر و التنویر، بی جا، دارالتونسیه، بی تا.
۵. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله؛ الاستیعاب فى معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ق.
۶. ابن کنین، اسماعیل بن عمر؛ البداية و النهاية، بیروت، دار الفكر، ۱۴۰۷ق.
۷. ابن هشام، عبدالملک؛ السیرة النبویة، تحقیق مصطفی السقا بیروت، دار المعرفة، بی تا.
۸. اداک، صابر؛ رحمت نبوی، خشونت جاهلی، تهران، انتشارات کویر، بی تا.
۹. آیتی، محمد ابراهیم؛ تاریخ پیامبر اسلام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش.
۱۰. بلخی، مقاتل بن سلیمان؛ تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت، دار إحياء التراث، ۱۴۲۳ق.
۱۱. حسنی، هاشم معروف؛ سیرة المصطفی، قم، شریف الرضی، ۱۳۷۲ش.
۱۲. دروزه، محمد عزت؛ التفسیر الحدیث، بیروت، دارالمورخ العربی، بی تا.
۱۳. دشتی، علی؛ ۲۳ سال، بیروت، بی تا، ۱۹۷م.
۱۴. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد؛ تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۱۳ق.





۱۵. رسولی، سید هاشم؛ زندگانی محمد ﷺ پیامبر اسلام، تهران، انتشارات کتابچی، ۱۳۷۵ش.
۱۶. زحیلی، وهبة بن مصطفى؛ التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۸ق.
۱۷. زرگری نژاد، غلامحسین؛ تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، تهران، سازمان سمت، ۱۳۷۸ش.
۱۸. سبحانی، جعفر؛ فروغ ابدیت، تهران، نشر دانش اسلامی، ۱۳۶۳ش.
۱۹. شهیدی، سید جعفر؛ تاریخ تحلیلی پیامبر اسلام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸ش.
۲۰. صادقی، مصطفی؛ پیامبر و یهود حجاز، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ش.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۲۲. طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد أبوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷ق.
۲۳. _____؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.
۲۴. عقاد، عباس؛ عبقریات الإسلامیة، قاهره، دارالفتوح، بی تا.
۲۵. فضل الله، سید محمد حسین؛ تفسیر من وحی القرآن، بیروت، دارالماک للطباعة و النشر، ۱۴۱۷ق.
۲۶. مدرسی، سید محمد تقی؛ تفسیر هدایت، ترجمه عبدالمحمد آیتی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۷ش.
۲۷. مسعودی، علی بن الحسین؛ التنبیه و الإشراف، قاهره، دار الصاوی، بی تا.
۲۸. _____؛ مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق اسعد داغر، قم، دار الهجره، ۱۴۰۹ق.
۲۹. مغنیه، محمد جواد؛ تفسیر الکاشف، بیروت، دارالملايين، ۱۴۱۴ق.
۳۰. مقریزی، احمد بن علی؛ إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۰ق.
۳۱. واقدی، محمد بن عمر؛ کتاب المغازی، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ۱۴۰۹ق.

